

سردار احمد غلامپور از فرماندهان اصلی ۸سال دفاع مقدس و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع):

# اگر نیروهای مردمی نبودند خوزستان جدا می شد

◀ اسماعیل علوی /مرجان قندی

نگاه‌ها و نظرات معطوف به شرایط پیش از آغاز جنگ، متأثر از داده‌ها و گزاره‌هایی است که از روندهای متفاوت برآمده، شکل گرفته و قوام یافته و پررسی حول این محور که «آیا تحمیل جنگ از سوی رژیم بعث عراق، نتیجه غفلت بود یا غافلگیری» شکل داده است. این پرسش با سوالات دیگری طی ۴ دهه گذشته همراه شده و یکی از اصلی ترین پرسش‌های مخاطبان تاریخ جنگ ۸ساله را به خود اختصاص داده است. تا آنجا که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از کنارش بسادگی گذشت. همه ساله در سالگرد هفته دفاع مقدس فرصت مناسبی جهت پرداختن به این سوأل و سایر سوالات مرتبط با آن فراهم بوده، اما به دلیل شائبه اختلاف افکنی از آن پرهیز شده است. اینک و در چهلمین سالگرد آغاز جنگ تحمیلی و در شرایطی که پرسش‌هایی از این دست به فضای مجازی راه یافته، جادارد تا باتبیین این مهم در چارچوبی علمی به ارزیابی و پاسخگویی به این پرسش اساسی پرداخته و از زوایای مختلف بدان نظر شود. از این رو «ایران» ضمن گفت‌وگو با سردار احمد غلامپور از فرماندهان اصلی ۸سال دفاع مقدس و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) در پی یافتن پاسخ برای برخی از سوالات پیرامون رخداد آغاز جنگ در روز پایانی تابستان سال ۱۳۵۹ برآمده است.

■ **چهل سال پیش در چنین ایامی، کشور در**

**چه شرایطی با بحران جنگ مواجه شد و به**

**مقابله با آن پرداخت؟**

برای پاسخ به این سوأل باید ابتدا حوادث تأثیرگذار قبل از وقوع جنگ را مورد بازنگری قرار داده و بدانیم چه شد که عراق توانست ظرف کمتر از یک هفته ۱۰ هزار کیلومتر مربع از خاک کشورمان را به اشغال خود درآورد؟ پیش از آن نیز لازم است بدانیم جنگ پدیده‌ای نیست که بتوان گفت یکباره اتفاق می افتد و فی‌البداهه به وقوع می‌پیوندد، بلکه مقدمات و مؤخرات دارد و برنامه‌ریزی می‌خواهد. در ماه‌های منتهی به جنگ، ما دچار مشکلات زیادی بودیم و انبوه مشکلات، مسئولان نظام و

کشور را به خود مشغول کرده بود. در این میان اما امام خمینی(ره) به گواهی اسناد منتشر شده، ضمن پیش‌بینی هوشمندانه وقوع احتمالی جنگ، نکانی را در چارچوب احتمال حمله عراق به ایران هشدار داده بود. امام(ره) نزدیک به یک سال قبل از وقوع جنگ، ضمن یکی از سخنرانی‌های خود تأکید می‌نماید: «مراقب عراق باشید، ممکن است بخواد شیطنت‌هایی انجام دهد» این بیانات که در صحیفه نور هم آمده است، امام(ره) ضمن هشدار نسبت به احتمال حمله عراق، در همین راستا شش ماه قبل از جنگ اختیارات فرماندهی کل قوا را به بنی‌صدر واگذار می‌کند. چرا که امام(ره) نگران بود که در صورت بروز بحران امنیتی همچون جنگ، موضوع تفکیک فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری، مشکلاتی پیش بیاورد، لذا با این پیش‌فرض، فرماندهی کل قوا را به بنی‌صدر سپرد تا در صورت وقوع چنین احتمالی، زمینه یکپارچگی مدیریت بحران از قبل تدبیر شده و عذری برای کسی باقی نمانده باشد. در واقع امام(ره) با این دوراندیشی ضمن ایجاد مدیریت واحد با اعطای اختیارات متمرکز به ریاست جمهوری وقت، به مسئولان نیز نسبت به وقوع بحران جدی و کلان هشدار می‌دهد. اقدام دیگر امام خمینی(ره) که بیانگر آینده‌نگری ایشان است، این بود که قبل از وقوع جنگ، دستور تشکیل شورای عالی دفاع را می‌دهد که متأسفانه این شورا ۲۰ روز بعد از جنگ شکل می‌گیرد. در حالی که شواهد و قرائن چندین ماه قبل از وقوع جنگ، از اتفاقاتی ناگوار در مرزهای غرب و جنوب کشور خبر می‌داد. اما مسائل سیاسی به قدری بالا گرفته بود که احتمال وقوع جنگ هم امری سیاسی تلقی شده و به باورها راه نمی‌یافت و همواره پاسخ نگرانی از احتمال وقوع جنگ، عدم جرات و توانایی عراق در مبادرت به حمله به کشورمان بود. این عدم باور باعث شد تا زمانی که عراق حمله رسمی خود را آغاز کرد هیچ اتفاق خاصی در جهت بازدارندگی عراق پیش‌بینی نشده و به تبع آن آمادگی لازم نیز برای مقابله وجود نداشته باشد. این مقدمات را گفتیم تا برسیم به آن لحظه‌ای که جنگ شروع شد.

در این شرایط مدیریت بحران در سطح راهبردی اگر نگویم در حد صفر، اما نسبت به پیش‌بینی و پیشگیری در ضعیف‌ترین حد خود قرار داشت. قاعدتا عالی‌ترین راه و مرجع برای این منظور شورای عالی دفاع بود که با تشکیل جلسه باید این نگرانی‌ها تبدیل به طرح و برنامه می‌شد. ولی ۲۰ روز بعد از آغاز جنگ تازه اولین جلسه شورای عالی دفاع تشکیل می‌شود و این نشان از یک غفلت و بی‌توجهی دارد. بنابراین وقتی جنگ شروع شد یک لجام‌گسیختگی در مدیریت و فرماندهی صحنه جنگ، چه راهبردی و چه عملیاتی، حتی تاکنیتی وجود داشت که مانع هر اتفاق و اقدام بازدارنده‌ای از طرف نیروهای خودی بود و اگر اقدام محدودی هم صورت گرفت بر اساس یک فرآیند و طرح‌ریزی سامان یافته که به یک دستور تألیف‌آمیده باشد

در غفلت هستیم، دشمن همه کارهایش را انجام داده، سازمان رزم‌اش را تشکیل و گسترش داده، نیروهایش را آموزش داده و برنامه‌ریزی کرده است. حتی عناصر خود را فرستاده داخل خاک ما و عناصر سست عنصر را جذب و نقطه به نقطه خوزستان را شناسایی کرده است. به همین دلیل وقتی جنگ شروع شد، ما غافلگیر شدیم و معلوم است که آن اتفاق می‌افتد و دشمن موفق می‌شود تا ۱۷ هزار کیلومتر مربع از خاکمان را به سرعت اشغال کند. دلیل دیگر آن هم عدم انسجام و از هم‌گسیختگی خاکمان را به سرعت اشغال کند. دلیل دیگر آن هم عدم انسجام و از هم‌گسیختگی در حوزه فرماندهی و سازمانی جنگ است. من معتقدم اگر جوش و خروش نیروهای داوطلب نبود و مقاومت مردمی به سرعت

در صحنه رویارویی با تجاوز دشمن شکل نمی‌گرفت، حتما خوزستان سقوط می‌کرد. روز نهم و شب دهم همراه در حمیدیه به دشمن شبیخون زدند بدون دستور و بدون هماهنگی با جانی بود.

■ **معمولاً در اینگونه مواقع باپرویز بحران اولین چیزی که اتفاق می‌افتد، اتحاد و همدلی است، وقوع جنگ این اتفاق را رقم**

**نزد؟**

نه! حداقل در روزها و ماه‌های اول جنگ این اتفاق نیفتاد و خودش را نشان نداد. روزهای اول جنگ سپاهیان حتی برای رفتن به خطوط مقدم برای درگیر شدن با دشمن مشکل داشتند.

■ **آیا این وجود اختلافات موجب شکل‌گیری کانون‌های متعدد برای مقابله با تجاوز دشمن در روزهای نخست جنگ بود؟**

بله! حتی در خود ارتش که یک سازمان منسجمی است سه فرماندهی تشکیل شده بود. یک مقر فرماندهی در دزفول که مرحوم ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی آن را شکل داده و بنی‌صدر هم اغلب در آن قرارگاه مستقر بود و به آنجا رفت‌وآمد داشت. فرماندهی دیگری در اهواز تشکیل شده بود که با وجود آنکه سید محمد غرضی استاندار خوزستان و شهید چمران هم آنجا بودند ولی در عمل شهید فلاحي جانشین ستاد مشترک ارتش محور آن بود. در جنوب خوزستان هم قرارگاهی توسط سرهنگ فروزان فرمانده وقت ژاندارمری کل کشور به‌وجود آمده بود. این قرارگاه‌ها هیچ هماهنگی و ارتباطی با یکدیگر نداشتند. این موضوع را مرحوم حسینی یکی از افسران ارتش در کتاب خود آورده و آن را بسط داده است. وی می‌نویسد: «این سه قرارگاه یک هدف و یک فکر را دنبال نمی‌کردند. ظهیرنژاد معتقد بود، تلاش اصلی دشمن برای رسیدن به شمال خوزستان و یستن جاده اندیمشک به‌سمت شمال استان و جدا کردن خوزستان است. شهید فلاحي همه فکر و ذکرش جلوگیری از سقوط اهواز بود، به همین منظور آمد و در اهواز مستقر شد، البته آقای غرضی و شهید چمران هم کنارش بودند. سرهنگ فروزان هم در آبادان و خرمشهر فکر خودش را داشت». به همین قیاس نیروهای مردمی و انقلابی هم با مشکل تدابیر مدیریتی و فرماندهی در جنگ مواجه بودند. چرا که تا آن روز کسی با پدیده‌ای به‌نام جنگ روبه‌رو نشده و شیوه جنگیدن را بلد نبود. همه تجربه سپاه پاسداران در آن ایام شامل این می‌شد که برخی از اعضایش آموزش دیده و تعدادی از نیروهایش هم در کردستان با جنگ پارتیزانی آشنا شده بودند. بنابراین مدیریت بحران با شروع جنگ در هیچ سازمانی وجود نداشت، نه در ارتش که متولی این کار بود، نه بین مسئولان ونه بین سپاهیان، بنابراین ما در روزهای نخست جنگ به دلیل ازهم‌گسیختگی در حوزه فرماندهی و مدیریت بحران آسیب‌پذیر بودیم. در شرایطی که ارتش نمی‌تواند به واحدهای خود دستور دهد و خودش با خودش هماهنگ نیست، طبیعی است که نیروهای مردمی و مردمی هم هرکس کار خودش را می‌کند.

دشمن به شکلی دیگر رقم می‌خورد و اگر چه در برخی محورها موفق به پیشروی می‌شود، اما ارتش صدام نه تنها ظرف یک هفته به اهواز نمی‌رسد، بلکه سه روز طول می‌کشد تا بستان را بگیرد، شش روز طول می‌کشد تا خود را به سوسنگرد برساند و در روز نهم و دهم تهاجم به حمیدیه در فاصله ۳۲ کیلومتری اهواز می‌رسد که در این نقطه با شبیخون بچه‌های اهواز مواجه شده و ۶۰-۵۰ کیلومتر به عقب رانده می‌شود. در محور خرمشهر هم که از شلمچه تا این شهر ۱۷ کیلومتر بیشتر نیست و برای یک واحد رزهی ارتش کلاسیک نصف روز راه است، ۳۴ روز پشت دروازه‌های این شهر معطل می‌ماند. این درحالی است که همین ارتش در حمله به کویت ظرف سه روز خود را به پایتخت این کشور می‌رساند، اما برای رسیدن به خرمشهر از مرز شلمچه با ۱۷ کیلومتر فاصله ۳۴ روز با تمام توان رزمی خود می‌جنگد. البته گروه‌های مقاومت از همان روزهای اول و حتی قبل از جنگ شکل گرفته بود و شما اگر کارنامه جنگ را بررسی کنید، می‌بینید که سپاه خوزستان ۲ یا سه ماه قبل از شروع جنگ به برخی از نقاط مرزی نیرو اعزام کرده است که فقط ۶۰ نفر از آمیدیه آقاجانی به شلمچه فرستاده شدند.

■ **شهیدهم داشتید؟**

بله شهید هم داشتیم. جنگ برای مردم خوزستان عموماً قبل از ۳۱ شهریور ۵۹ شروع شده و از آن‌ها شهید هم گرفته بود. اساساً مقاومت خودجوش از روحیه انقلابی، نشأت می‌گرفت. یعنی در روزهای انقلاب، خصوصیت اصلی نیروهای مردمی، روحیه انقلابی بود و با اتکا بر آن منتظر نمی‌ماندند تا تهدیدی به سراغشان بیاید. همین‌طور در جنگ هم منتظر نماندند؛ یعنی نمی‌توانستند منتظر بمانند تا دشمن وارد خانه‌هاشان شود چون جنگ شرایطی داشت که هر لحظه‌اش سرنوشت‌ساز بود. به‌عنوان مثال آن شبیخون‌های بچه‌ها

اهواز در حمیدیه انجام دادند، کافی بود یکی دو روز عقب بیفتد معلوم نبود چه وضعیتی پیش می‌آمد. در ایامی که اهواز در آستانه سقوط قرار داشت، شهید بهشتی به اهواز آمد، با جمعی دیگر از بچه‌های اهواز به سراغش رفتیم و با عجز و به ایشان گفته‌اند که اهواز در معرض سقوط است و افزودند، وقتی که این را به امام گفتیم، امام(ره) سرش را بالا گرفت و گفت: «مگر جوان‌های اهواز مرده‌اند که شبیخون به نیروهای دشمن آنان را وادار به عقب‌نشینی کردند. آن عملیات باعث شد کل نقشه دشمن و رویکرد جنگ تغییر کند. یعنی دامنه اثرگذاری یک حرکت خودجوش که در حوزه مقاومت انقلابی قابل تعریف است، سرنوشت جنگ را به‌گونه‌ای دیگر رقم زد. همچنین پیام باعث شد ده‌ها گروه و سازمان دیگر در قالب گروه نواب صفوی، فدائیان اسلام و... نیروهای مقاومت اولیه را شکل بدهند. نه کسی به آنان مأموریت داده بود و نه در

عراق وقتی از نقطه صفر مرزی عبور کرد برنامه‌ریزی‌اش این بود که طی یک هفته خودش را به اهواز برساند و با توجه به شرایطی که از ما سراغ داشت، این ایده را تحقق یافته فرض می‌کرد. صدام در مصاحبه‌اش در آستانه حمله به ایران از خبرنگاران دعوت می‌کند تا ۳ یا ۴ روز دیگر برای مصاحبه به اهواز بیایند! اما به‌دلیل شکل‌گیری گروه‌های مقاومت، شرایط از همان نقطه صفر مرزی برای نیروهای



درست است که ما در بین فرماندهان برادرانی داشتیم که به لحاظ

خلافت بسیار توانمند و تأثیرگذار بودند، اما من اعتقاد دارم ما از پایین

به بالا باید بیابیم نه از بالا به پایین، اجحافی که در تبیین روند جنگ

اتفاق می‌افتد این است که ما عموماً چسبیده‌ایم به بالایی‌ها، در حالی که بیشترین تأثیرگذاری‌ها مربوط به پایینی‌ها بود. یعنی آنانی که در صحنه

درگیری با دشمن حضور داشتند

ابتدا سلاح در اختیار داشتند. عده‌ای دور

هم جمع شدند، سلاح تهیه کردند و رفتند در یک محوری مستقر شدند تا از خاک کشور دفاع کنند و بدین‌گونه یک مدل و الگوی تازه‌ای از مدیریت بحران را به دست دادند که امروز از آن با عنوان مدل انقلابی یاد می‌کنیم و نیروهای داوطلب بسیجی استمرار سازمان یافته آن پدیده هستند.

■ **با توجه به اینکه مدیریت جنگ در طول سال‌های دفاع مقدس با تحولاتی روبه‌رو بوده، این مدیریت را چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد؟**

مقطع اول مدیریت جنگ برعهده بنی‌صدر بود که ما اصطلاحاً به آن دوره می‌گوییم «دوره حاکمیت ارتش» یعنی دوره‌ای که سال اول جنگ را دربر می‌گیرد. بعد از آن یک دوره کوتاه دو، سه ماهه داریم که با رفتن بنی‌صدر خلاّی در مدیریت جنگ پیش می‌آید. در این دوره شهید فلاحي حدود ۳ ماه جنگ را اداره می‌کند. این دوره، دوره همکاری ارتش و سپاه است و آن را «دوره قرت» نامیده‌اند. شکست حصر آبادان در این دوره اتفاق افتاد. دوره سوم دوره‌ای است که ما از آن با عنوان «دوره فرماندهی مشترک» یاد می‌کنیم. در این دوره فرماندهان عالی‌رتبه ارتش و سپاه، یعنی شهید صیاد شیرازی و محسن رضایی کنار هم به مدیریت جنگ اشتغال دارند. این دوره به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش این بخش شهید است که موفقیت‌هایی به‌دست می‌آید و بخش دیگر با یک دوره قرت مواجه است. به‌طورکلی این دوره بعد از عملیات تأمن‌الامنه تا بعد از عملیات رمضان را دربر می‌گیرد. در بخش دوم این دوره که تقریباً بعد از عملیات رمضان و با شکندگی در وحدت فرماندهی بین ارتش و سپاه همراه است، هنوز کماکان فرماندهی مشترک وجود دارد و جنگ به‌صورت مشترک اداره می‌شود، اما مشکلاتی هم به‌طور جدی آمده است. امام(ره)

در این مقطع حکمی به آیت الله خامنه‌ای رئیس جمهوری وقت، تحت عنوان تمشیت امور فرماندهی جنگ می‌دهد و مأموریت ایشان این است که از نزدیک بررسی کنند و ببینند مشکلات ارتش و سپاه چیست؟ این مقطع حد فاصل عملیات رمضان تا قبل از والفجر مقدماتی است. حضرت آیت الله خامنه‌ای در پی این مأموریت عناصری از سپاه و ارتش از جمله آقایان قویدل و علایی را هم به ستاد می‌برند تا در این امر کمک‌کار ایشان باشند، تا این که در سال ۶۲ آقای هاشمی رفسنجانی حکم می‌گیرد. جالب اینکه حکم آقای هاشمی با عنوان فرماندهی جنگ نیست بلکه تحت عنوان هماهنگی میان سپاه و ارتش است که این مقطع ادامه والفجر هاست که البته چون کل جریان جبهه و جنگ از آقای هاشمی تبعیت داشتند، ایشان را به‌عنوان فرمانده می‌پذیرند. آقای هاشمی هم به نوعی خود را در جایگاه فرماندهی می‌بیند و رفتاری می‌کند. درحالی که حکم فرماندهی نداشتند. در سال ۶۷ امام(ره) حکم دیگری با عنوان جانشین فرمانده کل قوا به ایشان می‌دهد و آقای هاشمی از این مقطع به‌عنوان فرمانده اصلی جنگ تعیین می‌شود.

■ **آیا می‌توانیم بگوییم مدیریت جنگ در این مقطع با فرماندهی مشترک محسن رضایی، صیادشیرازی و آقای هاشمی بوده است؟**

نه، آقا محسن تعبیرش این است که آقای هاشمی در این مقطع بیشتر هماهنگ‌کننده بود. البته برای این تعبیر که هم داریم. در کرلری ۵ یا ۶ والفجر ۸ وقتی که سپاه می‌رود و از آقای هاشمی درخواست می‌کند که اجازه دهد تا سپاه و ارتش از هم جدا شوند، آقای هاشمی مجوز می‌دهد، منتها نه از موضع فرمانده، بلکه از موضع ادامه‌گی کننده. در این دوره فرماندهی مشترک ادامه می‌یابد تا سال ۶۴، در این سال فرماندهی منفک می‌شود و دو مجموعه سپاه و ارتش به طور مستقل به اداره جنگ می‌پردازند. این دوره «دوره تفکیک است». این وضعیت ادامه دارد تا قبل از پذیرش قطعنامه که آقای هاشمی رسماً حکم جانشینی فرماندهی کل قوا را می‌گیرد، ستاد تشکیل می‌دهد و مدیریت جنگ را عهده‌دار می‌شود.

■ **در این دوره با بوزیر پس از فتح خرمشهر استراتژی ماوعراق در جنگ چه بود؟** بعد از فتح خرمشهر اتفاق مهمی در جنگ پیش آمد و آن تغییر رویکرد و استراتژی دشمن بود. صدام وقتی به ایران حمله کرد، هدف حاکم‌رشی این بود که نظام و انقلاب را ساقط کند، هدف حداقلی‌اش هم این بود که خوزستان را بگیرد و به هر دو ساحل ا روند رود دسترسی پیدا کند. اما بعد از فتح خرمشهر، صدام دید آن هدف کلان که هیچ، هدف حداقلی را هم نمی‌تواند محقق کند. وقتی خرمشهر را از دست داد، پذیرفت که در جنگ شکست خورده است، بنابراین بدون اینکه اعلام کند آمد و ریساری از ج‌ها عقب‌نشینی کرد. در قصر شیرین، سرپل ذهاب، بخش‌هایی از خوزستان و... مناطق اشغالی را تخلیه کرد و رفت روی مرز ایستاد یعنی استراتژی جنگی‌اش را از ابتدا و حفظ مناطق اشغالی به استراتژی پافندی تغییر داد. از این مقطع به بعد رویکرد عراق تغییر کرد و دست به اقدامات پافندی عجیب و غریبی زد، طوری که با گر بمبارم توضیح دهم باید دو ساعت وقت صرف کنم. از مین‌گذاری، کانال‌کنند، دژ درست کردن، ایجاد پست‌های دیده‌بانی، اضافه کردن ۴۵ تیپ به سازمان رزمی‌اش، آزاد کردن نیروهای اصلی‌اش برای پاتک و بازپس‌گیری مناطق از دست داده و...، از این مقطع به بعد رویکرد ما هم در جنگ تغییر می‌کند. ما اصرار داریم به دنبال تنبیه و تعقیب متجاوز برویم و حق‌مان را بگیریم چون عراق حق ما را نمی‌دهد.

و محسن رضایی کنار هم به مدیریت جنگ اشتغال دارند. این دوره به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش این بخش شهید است که موفقیت‌هایی به‌دست می‌آید و بخش دیگر با یک دوره قرت مواجه است. به‌طورکلی این دوره بعد از عملیات تأمن‌الامنه تا بعد از عملیات رمضان را دربر می‌گیرد. در بخش دوم این دوره که تقریباً بعد از عملیات رمضان و با شکندگی در وحدت فرماندهی بین ارتش و سپاه همراه است، هنوز کماکان فرماندهی مشترک وجود دارد و جنگ به‌صورت مشترک اداره می‌شود، اما مشکلاتی هم به‌طور جدی آمده است. امام(ره)



وقتی دیدیم نمی‌توانیم برویم شرق بصره می‌روند پیش امام(ره) تا از امام بخواهند جنگ را تمام کند. بعد از صحبت‌های بسیار موقعی که جلسه تمام می‌شود و می‌خواهند بیایند بیرون، امام خطاب به شطی می‌گوید: «آقای شطی شما همه حرف‌هایتان را زدید، حرف‌های ما را هم شنیدید، حال اگر (صادقانه خواهان صلح هستید) از این در که رفتید بیرون مصاحبه کنید و بگویید صدام متجاوز است، من قول می‌دهم که جنگ را تمام می‌کنم. حتی نمی‌گویم غرامت می‌خواهیم، اگر فقط بگویید صدام متجاوز است ما جنگ را قطع می‌کنیم.» حبیب شطی حتی همین یک کلمه را هم نمی‌گوید. یعنی حتی زیر بار این اعتراف روشن و واضح نمی‌رود. با وجود این واقعا عجیب است که چرا بعضی همین‌طور ناشیانه می‌گویند آقا چرا شما بعد از آزادسازی خرمشهر جنگ را ادامه دادید؟

شطی اوایل جنگ با یک اکیب می‌آیند می‌روند پیش امام(ره) تا از امام بخواهند جنگ را تمام کند. بعد از صحبت‌های بسیار موقعی که جلسه تمام می‌شود و می‌خواهند بیایند بیرون، امام خطاب به شطی می‌گوید: «آقای شطی شما همه حرف‌هایتان را زدید، حرف‌های ما را هم شنیدید، حال اگر (صادقانه خواهان صلح هستید) از این در که رفتید بیرون مصاحبه کنید و بگویید صدام متجاوز است، من قول می‌دهم که جنگ را تمام می‌کنم. حتی نمی‌گویم غرامت می‌خواهیم، اگر فقط بگویید صدام متجاوز است ما جنگ را قطع می‌کنیم.» حبیب شطی حتی همین یک کلمه را هم نمی‌گوید. یعنی حتی زیر بار این اعتراف روشن و واضح نمی‌رود. با وجود این واقعا عجیب است که چرا بعضی همین‌طور ناشیانه می‌گویند آقا چرا شما بعد از آزادسازی خرمشهر جنگ را ادامه دادید؟

■ **ریسک در طراحی عملیات‌ها چه نقش و جایگاهی داشت؟** صحنه جنگ، صحنه ریسک است. این‌طور نیست که شما در صحنه جنگ بگویید: من نه ریسک می‌کنم، نه شجاعت به خرج می‌دهم و نه هوشمند به خرج می‌دهم. در واقع جنگ مجموعه همه این ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها است. یعنی شما در جنگ اگر قدرت ریسک نداشته باشید، شجاعت بازپس‌گیری مناطق از دست داده و...، از این مقطع به بعد رویکرد ما هم در جنگ تغییر می‌کند. ما اصرار داریم به دنبال تنبیه و تعقیب متجاوز برویم و حق‌مان را بگیریم چون عراق حق ما را نمی‌دهد.

صحنه جنگ، صحنه ریسک است. این‌طور نیست که شما در صحنه جنگ بگویید: من نه ریسک می‌کنم، نه شجاعت به خرج می‌دهم و نه هوشمند به خرج می‌دهم. در واقع جنگ مجموعه همه این ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها است. یعنی شما در جنگ اگر قدرت ریسک نداشته باشید، شجاعت بازپس‌گیری مناطق از دست داده و...، از این مقطع به بعد رویکرد ما هم در جنگ تغییر می‌کند. ما اصرار داریم به دنبال تنبیه و تعقیب متجاوز برویم و حق‌مان را بگیریم چون عراق حق ما را نمی‌دهد. و محسن رضایی کنار هم به مدیریت جنگ اشتغال دارند. این دوره به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش این بخش شهید است که موفقیت‌هایی به‌دست می‌آید و بخش دیگر با یک دوره قرت مواجه است. به‌طورکلی این دوره بعد از عملیات تأمن‌الامنه تا بعد از عملیات رمضان را دربر می‌گیرد. در بخش دوم این دوره که تقریباً بعد از عملیات رمضان و با شکندگی در وحدت فرماندهی بین ارتش و سپاه همراه است، هنوز کماکان فرماندهی مشترک وجود دارد و جنگ به‌صورت مشترک اداره می‌شود، اما مشکلاتی هم به‌طور جدی آمده است. امام(ره)

صحنه جنگ، صحنه ریسک است. این‌طور نیست که شما در صحنه جنگ بگویید: من نه ریسک می‌کنم، نه شجاعت به خرج می‌دهم و نه هوشمند به خرج می‌دهم. در واقع جنگ مجموعه همه این ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها است. یعنی شما در جنگ اگر قدرت ریسک نداشته باشید، شجاعت بازپس‌گیری مناطق از دست داده و...، از این مقطع به بعد رویکرد ما هم در جنگ تغییر می‌کند. ما اصرار داریم به دنبال تنبیه و تعقیب متجاوز برویم و حق‌مان را بگیریم چون عراق حق ما را نمی‌دهد.

صحنه جنگ، صحنه ریسک است. این‌طور نیست که شما در صحنه جنگ بگویید: من نه ریسک می‌کنم، نه شجاعت به خرج می‌دهم و نه هوشمند به خرج می‌دهم. در واقع جنگ مجموعه همه این ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها است. یعنی شما در جنگ اگر قدرت ریسک نداشته باشید، شجاعت بازپس‌گیری مناطق از دست داده و...، از این مقطع به بعد رویکرد ما هم در جنگ تغییر می‌کند. ما اصرار داریم به دنبال تنبیه و تعقیب متجاوز برویم و حق‌مان را بگیریم چون عراق حق ما را نمی‌دهد.